

جام جم

- 1 سالها دل من خواستار دریافت اسرار و رموز الهی بود در حالی که خود ان را داشت از بیگانگان ان را طلب می نمود
- 2 دل ان گوهری است که از دایره ی صدف هستی جهان بیرون بود و از گمشدگان اواره ی کناره دریا در جستجوی اسرار حقیقت بود
- 3 دیشب شکل خود را نزد پیر می خانه بازگو کردم زیرا وی با بصیرت و دانایی این مشکل را برایم مسطح ساخت
- 4 من او را دیدم در حالی که خوشحال و شادمان بود و جام شرابی در دست داشت در حالی که از انعکاس شراب جام همه ی حقایق را می دید
- 5 از او پرسیدم که خداوند حکیم چه زمانی این جام جهان بین را به تو ارزانی داشت او به من پاسخ داد زمانی کخه ان اسمان لاجوردی را می افرید
- 6 تلمیح به داستان حضرت موسی / این همه افسون ها و جادوگری هایی که (باقیش و نتونستم بنویسم)
- 7 پیر می خانه گفت ان یاری که سرش در بالای دار عزت یافت که اسرار درونی را اشکارا بیان می کرد
- 8 اگر فسض و بخشش ابدی دوباره مدد برساند دیگران هم آنچه که مسیحا می کرد می توانستند انجام دهند
- 9 به او گفتم زنجیر گیسوان زیبا رویان برای چیست او در پاسخ گفت حافظ از دل دیوانه خود شکایت دارد

کاخ ارزو

- 1 ای ساقی شرابی اور کہ قصر ارزو بسیار نا هموار است جان تازه ای می بخشد زیرا که اساس زندگی از آب ساخته شده
- 2 بنده ی تلاش و همت کسی هستم که در زیر آسمان نیلگون از هر آنچه که رنگ تعلق و وابستگی ایجاد می کند آزاد و رهاست
- 3 چه چیزی را می توانم برایت از شب هنگام حکایت کنم در حالی که سر مست بودم و در می خانه فرشته عالم معنا چه بشارت های نیکی به من داده است
- 4 بلند نظر : کنایه از انسان / او به من گفت ای باز سفید بزرگی که در بلند ترسین نقطه جای داری
- 5 (مهم) از بلندای آسمان نام تو را فریاد می زنند اما نمی دانم که چه اتفاقی در این دنیای خاکی برایت افتاده
- 6 به تو نصیحتی می کنم ان را یاد بگیر و به ان عمل کن زیرا این نکته را از پیر (طریقتم ؟) در خاطر دارم
- 7 به روزی و قسمتی که خداوند به تو هدیه کرده قانع باش و گره از پیشانی باز کن زیرا که ما صاحب اختیار و عمل نیستیم
- 8 (مهم) از این دنیای سست پیمان وفای به عهد طلب نکن زیرا این پیر زن کهن سال با حيله و نیرنگ عروس هزاران داماد شده است
- 9 ای کسی که نظمت سست و نا استوار است چگونه به حافظ حسادت می کنی در حالی که مورد پسند و قبول واقع شدنی در نزد دیگران امری خدادادی است

موعظه

- 1 ای کسی که 50 سال از عمرت سپری شد و تو همچنان در خواب غفلتی شاید این چند روز کوتاه از روز های باقی مانده ی عمرت را قدر بدانی
- 2 تا کی این بار غرور و خود خواهی دامنت را خواهد گرفت بر تو شرم باد زیرا که اصل وجودت امری ناچیز است
- 3 پیر شدی به ظاهر اما افکارت مانند طفلی خردسال است و به مرحله پختگی و همگان از تو با تجربگی انتظار دارند اما مانند جوانان خام و بی تجربه ای
- 4 تو گرفتار و مشغول تعلقات دنیوی گشته ای در حالی که عمر تو به سرعت در حال گذر است
- 5 تا هنگامی که در این دنیا هستی اجل لحظه ای مهلتان نخواهد داد و قطعاً ما را شکار خواهد کرد
- 6 چراغ نهادن در ره باد کنایه از کار بیهوده
- تمام توشه ات در این دنیا مانند چراغی است که در مسیر تند باد روشن کرده باشی و یا خانه ای در گذر سیلاب ساخته ای
- 7 اگر تو به لحاظ ثروت و مال اندوزی با هارون برابری کنی و اگر از لحاظ زور بازو با سهراب برابر شوی ملک و الموت تو را با هزار حيله و ترفند شکار خواهد کرد و تو نمیتوانی خودت را نجات بدهی
- 8 موقوف المعانی با بیت بالایی
- 9 هر چیزی که به نهایت در اوج خود رو به کاستی می گذارد همانطور که گل سرخ در نهایت شکوفایی و درخشندگی روزگار خوشی را می گذرانی
- 10 ای انسان تو که نقطه آغاز و رجعت گاهت این است دیگر شایسته نیست این همه غرور خود خواهی از خود بروز دهی ایا تو سزاوار سر زنش نیستی
- 11 ای انسان بالشت سخت و ازار دهنده ات را در گور همیشه به خاطر داشته باش ای کسی که اینک در جمع دوستان روزگار خوشی را میگذرانی
- 12 (مهم) در نهایت تو از این دنیا خواهی رفت در زیر خاک آرام خواهی گرفت ای کسی که اینک در این دنیا در خوابگاه لطیف از پوست سنجاب خوابیده ای
- 13 این همه هشدار از روز مرگ و جزای اخرت هشیارت نمی کند تو اگر جاننت را از دست داده ای و یا در خواب غفلتی
- 14 هم چنان روزگار خواهد گذشت و بر سرمان می گذرد
- 15 بسیاری از افراد شیفته و دیوانه ی زیبایی ها و تعلقات دنیوی گشته و از این رو در هوس به دست آوردن ان مانند پیچک لرزان اند
- 16 معنی در منزل
- 17 ای کسی که در پی هوای نفس طمع کار خود هستی گویی تو به جای احساس نیاز برای رفع تشنگی ات به جای گلاب به زهر رجوع می کنی
- 18 ای انسان قدر ارزش وجودی خود را بدان و ان را کاهش نده زیرا که اصل وجودت گوهری گران بهاست
- 19 تلاش و کوشش کن و و با چاره و همت بلندت خود را نجات بده زیرا به طور عجیبی غرق این دنیا شدی
- 20 به درگاه معشوق عزلی گام نتوانی نهاد مگر اینکه طلب استغفار کنی و توبه نیکو به جای آری
- 21 همیشه در جست و جوی نیاز هایت دست به دامان مردمی و در حقیقت با دست خالی از سویشان باز میگردی
- 22 ایا زمانی برای اجابت دعایت خواهد بود که هنوز سجده گاهت را از میان این همه مقصود معین نکردی
- 23 ای سعدی برای چه از دیگران طلب راستی و درستی می کنی وقتی که آن را در نفس خود پیدا نمی کنی
- 24 با همه ی عیبی که سراسر وجودت را پوشانده باز هم شب و روز در جست و جوی عیب دیگرانی

شب فراق

- 1 چه کسی از وسعت و بلندی شب فراق خبر دارد تنها کسی از آن مطلع است که از غم عشق در زندان اسیر باشد
- 2 فرض را بر این می گذارم که از اندوه دل راهی باغ و بوستان بشوم ایا در انجا سروی به بلندای معشوق من یافت خواهد شد
- 3 پیام دل بستگی من را چه کسی به معشوقم خواهد رساند به معشوقم که سست پیمان است که یا معشوق تو پیمان را شکستی و من هنوز بر آن استوارم
- 4 سوگند به جان تو خوردن در ایین دوستی امری نا پسند است به خاک پای تو سوگند می خورم که از این عظیم هستند و استوار
- 5 با وجود پیمان شکنی و ترک ، من هنوز چشمانم در ارزوی دیدن تو چشم به راه است
- 6 بیا و بر سر کویت و مانند فرشی گسترده تر مانند خاک قدم بگذار
- 7 اندیشیدن به روی و ظاهر تو مرا از اعماق وجودم نا امید ساخته یعنی دیگر امیدی به وصال ندارم و برای جان، سوز عشق صبر مرا به بی قراری تبدیل کرده است
- 8 از این تعجب میکنم که تو را با اینهمه شیفتگی که از عشق من آشفته حال جمعیت خاطر داری به طوری که افراد زیادی از پیچ و تاب مو هایت در غم و اندوه به سر می برند
- 9 (تمرین در خانه)
- 10 در سودای عشق تو تنها قربانی من نیستم ، چه دست هایی که به واسطه ی رسیدن به وصال تو به سوی آسمان بلند شده است
- 11 دوری از یار به دست تو اندازه ی برگ کاهی ارزش ندارد در نزد من به سنگینی و وسعت کوه الوند است
- 12 آن قدر از دست رفته ام که حتی وقتی برای سر دادن آه ندارم و می ترسم مردم گمان کنند که سعدی از معشوق خود رضایت خاطر داشته و خشنود است

عشق

بیت اول : هر کسی که پای در مسیر پر فراز نشیب عشق گذاشت سراسر وجودش از مادیات پاک و منزّه گردید

بیت دوم: سودا= جنون / ای عشقی که تمامی درد های روحی را برای ما به همراه داری و ما را دچار جنون کرده ای و ای کسی که در حکم پزشکی تمام درد های ما را درمان می سازی

بیت سوم: (ناموس : عزت و ابرو) ای عشقی که درمان تکبر و غرور خود خواهی ما هستی و برای ما مایه ی عزت و ابرویی و ای کسی که مانند دو دانشمند بزرگ افلاطون و جالینوس درمان گر دردهای ما هستی

بیت چهارم : خداوند به واسطه ی عشقی که به انسان داشت او را اشرف مخلوقات قرار داد و به او روحی بخشید و جانی که همواره از عشق بهره مند گردد

بیت پنجم : کسی که همواره از درد عشق رنج می برد ناله و زاری او گواه بر این امر است و بیماری مانند درد عشق جان کاه و جان فرساه نیست

بیت ششم : (علت : بیماری) بیماری عاشق متفاوت از باقی بیماری ها است و این عشق خود صفحه ای نا مفهوم از اسرا الهی است

بیت هفتم : هر چیزی که در خصوص عشق سخن بگوید به هنگامی که به واژه عشق می رسد می ترسم آن گونه که باید نتوانم حق مطلب را ادا کنم

بیت هشتم : گرچه می شود با قلم عشق را توضیح داد ولی بهتر این است که عشق را با خود عشق معنا کنیم

بیت نهم : هنگامی که قلم در مورد عشق آغاز به نوشتن کرد زمانی بود که واژه عشق رسید به واسطه ی عظمت آن از هم شکافته و دریده شد

نی

- 1 از زبان نه آنچه را که میخوام حکایت کنم خوب گوش کن زیرا که از جدایی ها و ایام فراغ شکایت دارد
- 2 از هنگامی که مرا از نیستان (اصل وجود ، عالم حقیقت) دور ساخته اند از ناله های جان سوزم همگان اه و فغان سر دادند
- 3 من در جست و جوی دلی هستم که از درد دوری و فراق پاره پاره باشد تا او نیز از درد اشتیاقی که من دارم (رسیدن به خدا) به خوبی درک کند و هم دردی نماید
- 4 اری هر کس که از اصل حقیقی خودش جدا شود همواره در پی رسیدن به حقیقت وجودی خود تلاش می کند
- 5 من به واسطه ی این غم فراق به همگان روی آوردم در نتیجه همراه و هم قوم خوشحالان و بد حالان شدم (خوش حالان: کسانی که از حالت معنوی خوشی برخوردارند، بد حالان: کسانی که از این حال بی بهره اند)
- 6 هنگامی که من لب به سخن گشودم و از درد های فراغ گفتم هر کسی بر اساس وهم و پندار خود مرا درک کرد اما به اسرار درونی من پی نبرد
- 7 اسرار درونی من همان چیزی است که از لا به لای ناله هایم بیرون می آید و هر کسی قابلیت درک آن را ندارد
- 8 جسم و روح دو امری هستند که لازم و ملزوم یک دیگریند و یکی از دیگری پنهان نیست ولی برای هر کسی دیدن جان امری حکم پذیر و ممکن نیست
- 9 آنچه را که در قالب صدا از نی بیرون می آید صدای ساده ای نیست بلکه آتشی سوزنده است که هر کسی از آن بی بهره است نیست و نابود شود
- 10 آن چیزی که در نی طنین انداز است شور و حال عشق و جاذبه ی آن است و آنچه که باعث قلیان و جوشش شراب است جاذبه و کشش عشق است
- 11 نی با نغمه هایی که سر می دهد همراه و مونس کسی است که او نیز از درد فراق در رنج و اندوه به سر میبرد و آوای طنین انداز پرده های موسیقی اش راز های ما را بر ملا می سازد
- 12 ایا تا به حال همانند نی زهری و پاد زهری دیده ای مانند نی چه کسی مونس و یار کسی است که از درد اشتیاق نیز با خبر باشد
- 13 نی از راه پر خون و پر سوز و گداز عشق حکایت می کند و از کسانی که در این میان دچار جنون شده اند سخن می گوید
- 14 برای در یافتن این اسرار و رموز نغمه ها همواره باید در عالم باطنی باشیم و ترک تعلقات مادی را پیشه ی خود کنیم تا حقایق را در یابیم همان طور که برای شنیدن سخنان گوش مناسب ترین گزینه است
- 15 اگر ناله های نی تاثیری نداشت هرگز سراسر دنیا را شیرینی اش فرا نمیگرفت
- 16 در اندوه درونی ما روز ها نیز دچار بی زمانی شده اند و با التهاب سوز درون همراه گشته اند
- 17 اگر روز ها پی در پی گذشتند به آنها بگو که بگذرند ترس و بیمی نیست تو بمان ای کسی که جز تو پاک و منزّه نیست

نیستی

- 1 (نحوی : کسی که به زبان عربی مسلط باشد/ خودپرست: مغرور)
- 2 گفت چیزی از علم عربی بلد هستی
- 3 این بیت نکته ای ندارد
- 4 این بیت نکته ای ندارد
- 5 ایا شنا کردن بلدی گفت نه از من انتظار شناگری نداشته باش
- 6 گفت اینجا تو باید به مرحله ی ترک تعلقات بررسی و علم نقد برای تو کارساز نیست
- 7 تو باید به مرحله ی ترک تعلقات بررسی و دیگر اینجا برخورداری از دل برایت مفید نخواهد بود
- 8 اگر به این مرحله دست یافتی به شناخت خداوند نائل خواهی شد
- 8 نکته ای ندارد
- 9 وقتی که تو از خصوصیات و تعلقات بشری خارج شدی دریای اسرار الهی تو را نجات خواهد داد

دیوانه ی عاشق

- 1 عشق با همه ی وسعتش بر من نازل شد در نتیجه نیک بختی و سعادت جاودانه یافتم
- 2 (مهم) من جرئت و جسارت شیر را دارم و مانند سیاره زهره از تابندگی و درخشندگی برخوردارم
- 3 در گفت و گوی میان شمس و مولانا بر غرق شدن مولانا در اسرار درونی مولانا در پاسخ گفت گام در این مرثیه گذاشتم و مانند دیوانه ای در زنجیر خودم را اسیر گرداندم
- 4 گفت تو هنوز در این مسیر غرق نشده ای گفتم در این والی بی انتها غرق شدم
- 5 گفت هنوز به مرحله ی فنا نرسیده ای و ارزشش را در نیافتی ، پیش وجود سراسر روح بخش او به مرحله کشف اسرار رسیدم

عطار صفحه 67

سقراط و مرگ

- 1 نزع= جان کندن
- 2 هنگامی که تو را غسل دادیم و کفن کردیم در کجا تو را به خاک بسپاریم
- 3 ای غلام اگر مرا پیدا کردی هر جایی که خواستی دفن کن خدا نکه دارت باشد
- 4 من هنگامی که زنده بودم چگونه که باید خود را نیافتم تو چگونه می توانی هنگامی که من مردم مرا بیابی

دیوانه در گورستان

- 1 شد به گورستان => رفت به گورستان
 - 2 همین که برای یک مرده نماز میت میخواندم مرده دیگری از راه میرسید
 - 3 در رسید => از افعال پیشوندی به معنای وارد شد
 - 4 کاریست این دراز => امر به زمان طولانی می انجامد
 - 5 تا کی باید برای هر کدام نماز جداگانه ای خواند باید برای همه ی هموعان نماز بخوانیم
- 6(مهم) بهترین راه این است که هر چه جز خداست برایش نماز بخوانیم و انرا کنار بگذاریم

خواب گران

- 1 هنگامی که من گرفتار بیماری عشق شدم انقدر این امر در نیرویم نفوذ کرد که مانند قلم که میان ان را می شکافتند بیماری عشق از میان وجود من گذر کرد
- 2 شهاب ثاقب از آسمان مانند تیر از کمان می تواند عبور کند در حالی که ما مشغول و سرگرم عشق هستیم گویی او نیز تحت سیطره ی عشق شتابان می گذرد (انسان عاشق نیز از دین و تعلقات ان به سرعت عبور می کند)
- 3 هر چیزی که دور ما را مانند قفس احاطه کرده دریچه و روزنی در ان دیده می شود که تو را به عالم کائنات می رساند افسوس ار ان که سراسر زندگی ات در بند مادیات باشد در نتیجه قدرت پرواز و حرکت نداشته باشی یعنی کسی که گرفتار قفس عشق شود به عالم غیر نزدیک تر است
- 4 بی فایده را نگاه کن از زندگی با ان معجزه ای را که به خواب غفلت گذشت را غنیمت میدانیم
- 5 صائب از گذر زمان پرس و جو کن چون هر چه که گذشت روزگار جوانی ات بوده که به خواب غفلت سپری شده است

خرسند

- 1 فرد پیر و سالخورده ای که لبای پشیمی نا هموار بر تن داشت پشته ای خوار را در پشت خود حمل می کرد
- 2 در حالی که لنگ لینگان قدم بر می داشت زمزمه ای نیز در قالب شکر گذاری به زبان می آورد
- 3 محتوای شکر گذاری: ای برافرازنده ی آسمان و ای کسی که دل های پریشان را مورد لطف خود قرار می دهی
- 4 هنگامی که سر تا پای وجودم را از سر و گیربان گرفته تا پا هایم نگاه میکنم می بینم که در حق من لطف و مهربانی را به نهایت رساندی
- 5 من را از هر چیزی بی نیاز و سعادتمند ساختی و تاج ابرو و عظمت بر سرم قرار دادی
- 6 من آن طور که باید نمیتوانم تو را ستایش کنم و حق اینهمه نعمت را به خوبی به جای آورم
- 7 در این میان نوجوانی که به زور و بازوی خود و به روزگار جوانیش مغرور بود از روی زمزمه های پیر سالخورده گمان هایی برایش پیش آمد
- 8 شکر گذاری آن پیر سالخورده به گوشش رسید و گفت ای پیر نادان و احمق خاموش باش
- 9 تمام عمرت را در حمل کردن خار سپری کردی ، تفاوت بلند پایگی را از خاری تشخیصی نداده ای
- 10 پیر سالخورده به او گفت چه ابرو و عزتی از این بیشتر که بر در خانه تو محتاج و نیازمند نباشم
- 11 که ای فلان کس غذای روزانه ای به من بده با نان و ابی که بخورم و بیاشامم
- 12 شکر خدا که مرا خار و ذلیل نکرد و بر در خانه ی افرادی چون تو محتاج نساخت
- 13 مرا در مسیر افزون طلبی و طمع روزی قرار نداد و بر در خانه ی انسان هایی چون تو نیازمند نساخت

وحشی صفحه 91

چشم عاشق

بیت ششم : ناوک=> تیر کوچک / تو قامت او را میبینی و مجنون جلوه گری های وجودش را، تو چشم او را میبینی در حالی که او از نگاهی نافذ برخوردار است

بیت هفتم : تو به ظاهر مو های او را می بینی و مجنون رموزی که در پیچ و تاب مو های او است، تو ابرو های او را می بینی و در حالی که او اسراری نهان در آنها دارد

بیت دهم : اگر لیلای واقعی بود در چشم تو به نظر نمی رسید پس تو شایسته نبودی که او را رد کنی .

مرگ قو

بیت اول: (معنای این بیت رو نداشتم)

بیت دوم: در این بیت سرافرازانه مردن او که خود را به امواج دریا می سپارد تا در گوشه ای دور و تنها بمیرد مد نظر است

بیت سوم : این بیت اشاره به اواز غم انگیز و هزینی دارد که او در پایان زندگی عاشقانه اش سر می دهد

بیت چهارم : این بیت سخن از مکان او دارد جایی که نخستین بار مونس و یار خود را یافته است

بیت پنجم: در این بیت نکته قابل توجه این است که وی چرا آنجا را برای مرگ بر میگزیند در جواب باید گفت چون آنجا تنها مکانی است که وی از مرگ هراسی ندارد و حتی ترس از مرگ نیز به سراغش نمی آید

بیت ششم: در این بیت شاعر تاییدی بر گفته های خود می گذارد

بیت هفت : این بیت اشاره به پاکی و زلالی ذات او دارد او از پاکی ها آغاز کرده و با مرگش در همان جا می خواهد بازگشتی دوباره به زلالی و پاکی داشته باشد

بیت هشتم : در این بیت شاعر تمام مقصودش را از ابیات قبل بیان می کند و هنرمندانه به جمع بندی کلام خود می پردازد او دریا را به معشوق تشبیه می کند و خودش را به قو و اشاره می کند که من در آغوش پاک تو (افکار متعالی شاعر) شروع کردم و در آغوش تو نیز به پایان خواهم رساند

جغد جنگ

- 1 فریاد و فغان از جنگ شوم، جنگ و سختی ناشی از ان ، امیدوارم که برای همیشه از عرصه ی هستی دور شوم
 - 2 ارزومندم که هرگز جنگ جای نداشته باشد و تا ابد بی پر و بال باقی بماند
 - 3 جنگ نزدیکان من را از من جدا کرد امیدوارم که خداوند نزدیکان او را از وی جدا کند
 - 4 چه بلایی خانمان بر انداز تر از بلای سخت جنگ بی گمان هیچکس از رنج و بلاهای ناشی از ان در امان نیست
 - 5 آنچه را که به عنوان شکار برای خود فراهم می کرد از خون انسان های زحمتکش و کارگر جامعه
 - 6 هنگامی که اواز مرگ به سر می دهد هیچکس از صدمه و اسیب او در امان نیست
 - 7 هنگامی که اوای ترسناک جنگ بر می خیزد در دلی واهمه آن نفوذ می کند.
 - 8 کارکرد او مانند عنکبوتی است که با تار های خود همگان را به اسارت خودش در آورده
 - 9 مانند گروه مورچگانی که به دور دانه های شکر حلقه میزنند بلای جان سوز او نیز جان ادمیان را گرفتار می کند
 - 10 هر جایی که گام های جنگ به ان برسد هوای آن حلق ادمی را خواهد فشرد و او را خفه خواهد کرد
 - 11 هنگامی که ساز جنگ نواخته می شود مردم روزگار از ان صدا بیچاره و بی سامان می شوند
 - 12 با آمدن او صدای بلند توپ در گوش ها می پیچند آوازی ترسناک تر از اوای حیوانات وحشی همه جا را فرا میگیرد
-

روز مرگ

- 1 ایا مگر اینطور نیست که چه عمر کوتاه و چه عمر طولانی نصیب ما شود در نهایت از این دنیا خواهیم رفت
- 2 نخ و یا ریسمان را در نهایت به انتهایش گره ای می زنند، ریسمان بلند زندگی نیز در نهایت در حلقه ی مرگ گرفتار خواهد شد هر چقدر هم که زندگی ما طولانی باشد
- 3 حال با توجه به گذر زمان و طول عمرت مختاری که روزگارت را در رنج و سختی به سر ببری و یا در ناز و نعمت بگذرانی
- 4 یا اینکه به سهم اندکی از ان قانع باشی یا قسمت عمده ای را از آن خود کنی
- 5 (مهم) ای انسان تمام تعلقات دنیوی که تو را شایسته و مغرور ساخته امری پوچ و بی اساس است
- 6 همه انسان ها در روز مرگ یکسان هستند و نمیتوانی انها را از هم تشخیص بدهی

رودکی صفحه 48

پند زمانه

- 1 . روزگار به روش آزادگان پندی ازاد وار به من ارزانی داشت اگر اتفاقات و رویداد های زمانه را بررسی کنی برای تو مایه ی پند و اندرز است
- 2 . او به من اموخت هرگز به روز خوش دیگران غمگین نباشیم زیرا افراد بسیاری هستند که ارزو دارند در شرایط من زندگی کنند

کسائی صفحه 50

قطره باران

- 1 به قطرات باران که بر روی گل نیلوفر ابی نشسته است نگاه کن یاد اور اشک چشم عاشق گریانی است که بسیار اشک ریخته است
- 2 به برگ های او نیز نگاه کن پر باز (عقاب سفید رنگ) است که منقار خود را باز کرده و مروارید نا سفته (سوراخ نشده) را بر چیده است

جنگ ایرانیان و تورانیان

- 1 در روز نبرد به واسطه ی جنگی که میان دو قوم سر گرفت جوش خروش به اوج خود رسید به طوری که خنجر ها در فضا نمایان شدند
- 2 در میدان نبرد دو قوم به گونه ای با هم به جنگ پرداختند که گویی یک قوم به حساب می آیند
- 3 در این میان چیزی که به گوش می رسید صدای فریاد پهلوانانی بود که طبل های جنگی آنان صدای رعد برق را به سخره می گرفت
- 4 (پوست پهلوانان) به واسطه ی شدت ضرباتی که پهلوانان در میدان نبرد (چرم پلنگ) به یکدیگر وارد می ساختند دل شیر(پهلوانان) دریده می شد و پوست آنها کنده می شد.
- 5 گرز گاو پیکر => میله ی آهنی که بر سر ان گاوی به جنس فلز نصب شده بود این گرز وسیله مخصوص رستم بود/ در این میان رستم در میدان نبرد با داشتن گرز گاو پیکر کشتار بسیاری را به راه انداخته بود
- 6 به طوریکه که بر هر سمتی با اسب خود حرکت می کرد مانند برگ های پاییزی سر بسیاری از پهلوانان را از بدن جدا میکرد
- 7 هنگامی که شمشیر به دست می گرفت سر افراد زیادی را از تن جدا میکرد
- 8 اگر بر سر یکی از پهلوانان دشمن می کوبید او را با تمام ساز و برگش به دو نیم می کرد.
- 9 هنگامی که به سوی دشمنان شمشیر می کشید از شدت کشتار فراوانی که به راه می انداخت کوهی از سر های آنان جمع می شد
- 10 به واسطه ی جنگی سخت دشت نبرد مانند دریای از خون به نظر می رسید
- 11 تمام صحرا پوشیده از سر و دست پای دشمنانی بود که در زیر سم اسب رستم جا به جا می شد
- 12 به واسطه حرکت 4 پایان نظم آسمان ها و زمین در هم ریخته بود
- 13 شدت این کشتار ها و حملاتن به حدی بود که به بلندای آسمان و اعماق زمین نفوذ کرده بود
- 14 با شمشیر برید سر را با خنجر درید سینه را با گرز شکست پا را و با کمند بست دست را
- 15 خلیده دل=> از رده خاطر سلیح=> ممال سلاح است گرد=> پهلوانان

توصیف شب در شاهنامه

- 1 شبی که از شدت سیاهی مانند سنگ سیاه و براقی بود که اجرام آسمانی در آن قابل رویت نبودند
- 2 شکل ماه عوض شد و وجودش برای حرکت اماده گردید
- 3 هوا جلوه ای رنگارنگ به خود گرفته بود و ماه خودش را به خوبی در آسمان نمایان می کرد
- 4 از کل وجود ماه سه قسمت از آن لاجوردی شده بود و حضورش در آسمان جلوه ای زنگاری به آن بخشیده بود
- 5 سیاهی شهر با تمام اجرام مانند سپاهی بود که انعکاس آن مانند دشت و سبزه زار مانند فرشی از پر کلاغ سیاه به چشم می خورد
- 6 آسمان با این توصیفات مانند فولادی زنگ زده به چشم می خورد که گویی چهره اش را با قیر اغشته اند
- 7 به هر سمتی که نگاه می کردم اجرام آسمانی مانند اهریمنانی به چشم میخوردند که مانند مار های سیاه دهان باز کرده بودند
- 8 هنگامی که باد به این اجرام آسمانی برخورد می کرد حرکت آنها در عرصه ی آسمان مانند جرقه هایی نارنجی یا زنگ زده ی زغالی بود که به اطراف پراکنده می شد
- 9 ایا تا بحال دیده ای که از دریای غیر موج بلند شود عرصه باغ و بوستان از حضور آنها این گونه شده بود

منوچهری صفحه 56

سپیده دم

- 1 هنگامی که لحظات پایانی شب کم کم سپری میشد آن چه در آسمان در حکم شمع و چراغی بود همگی خاموش شدند
- 2 در سپیده دم به واسطه ی سرمای سختی که حاکم بود و شرایطی که فصل سرما فراهم کرده بود دامنه ی کوه مانند پوستی از سنجاب دیده می شد
- 3 در چنین شرایطی ساقی می خانه گان را صدا کرد به تمام کسانی که طالب شنیدن رموز حقیقت بودند
- 4 با این آواز از نخستین خواب خویش بیدار شویم و این پریدن از خواب مانند حرکت گوی و چوگان بود
- 5 در چنین وصف و حالی که ذکر شد به خوبی درخشش شراب را در جام آن میدیدیم
- 6 به واسطه ی صدایی که از هیاهوی ما برخواسته بود همسایگانی که خواب بودند آرامشان بهم ریخت و بیدار شدند
- 7 بر دیواره ی خانه ی من از درخشش شرابی که در پیاله بود انعکاسی حاصل شد

خداوندی

- 1 به ماه در آسمان نگاه کن هنگامی که مانند سیمی نازک هلالی باریک از آن نمایان می شود، شبیه روی تو است و اگر خوب نگاه کنی شبیه لبخندی است که به صورت تو میزند
- 2 در این دنیای فانی قدر لحظات خوش زندگیت را بدان زیرا تو نسبت به هم نشینانت چیزی کم نداری بنابراین غصه ی روزگار را نخور زیرا روزگار بنده ی تو است نه تو بنده ی روزگار
- 3 با همگان مانند خاک زمین فروتن و افتاده باش و از دیگران انتظار نداشته باش مانند باد که می وزد و چیزی در اختیار ندارد
- 4 خاکی که به تنهایی بر روی زمین قرار گرفته بهتر است از خاک در هم ریخته ای که شبیه گرد و خاک باشد
- 5 اگر به خدا توکل کنی بهترین قناعت را پیشه ی خود ساخته ای و این خود یک نوع پادشاهی است
- 6 برای اینکه خداوند از تو راضی باشد سعی کن همیشه و در همه حال بندگان او از تو راضی باشند
- 7 خورشید سواران=> عرفا خود را مورد توجه و زیر نظر عرفا قرار بده و در این راه اسایش و راحتی دوستانحتی اگر لازم باشد خود را به رنج و زحمت بینداز
- 8 برای اینکه روزگار تو را به بلندی مقام برساند باید همواره رنج مردم را کم کنی و موجبات درمانشان را فراهم بیاورید
- 9 سعی کن مانند خورشید و ماه از سایه ی مهر و محبت جوان مردانه ببخشی و از محبت گرم و لبریز شوی پ
- 10 هر کسی که نیکی کند عاقبت بازتاب آن عمل به سویش باز خواهد گشت
- 11 آسمان با همه ی وسعت خود در حکم قاضی خوبی است که حق نیکی و بدی افراد را به خوبی می شناسد

هنر

- 1 همیشه و در همه حال با عظمی راسخ در پی کسب علم و دانش باش زیرا در این صورت از تمامی در ها کلید گشایی خواهی کرد نه اینکه مانع ایجاد کنی
- 2 (مهم) هر کسی که از دانش آموزی ننگ و عار نداشته باشد با بهره گیری از خرد و دانش خود از ابی ناچیز مروارید گران بها و از سنگ بی ارزش لعل گران بها می سازد
- 3 ان کسی که در جهت علم و دانش گامی برنداشته مسلما از ان بی بهره است و چون نسبت به این امر ننگ و عار داشته هرگز چیزی نصیبش نمیشود
- 4 چه بسیار افراد باهوش و زیرکی که به دلیل پیش گرفتن مسیر سستی و کاهلی به شغل سفالفروشی که در شان آنها نبوده مشغول شده اند
- 5 و چه بسیار افراد نادان و بی خردی که با بهره گیری از دانش و تعلیم خود را فرمانروای تمام دنیا ساخته اند

سرای حوادث

- 1 ای مردم دنیا را رها کنید و تمام مقصور و هدفتان را به سمت عالم بالا متمایل سازید
- 2 ناگهان از این دنیا با همت و اراده خود بلند شوید و (هدفتان را به سوی عالم بالا متمایل سازید) و مانند مرغی که پر میکشد در بالاترین نقطه ساکن شوید
- 3 تا کی میخواهید وقت خود را صرف امور جهانی کنید و روح خود را در این میان از یاد ببرید
- 4 شما که گوهری ارزشمند مانند روح دارید چرا مادام به جسم و تعلقات آن ارزش و اعتبار می بخشید
- 5 ایا راضی می شوی به این که خداوند با عرضه ی هدیه ای ارزشمند به شما به نام روح باز هم در قید و بند روح باشید
- 6 تا چه زمانی با بهره گیری از تعلقات جهانی اسباب نا ارامی خود را فراهم خواهید آورد
- 7 اگر لحظاتی از چشم و امور متعلق به آن غافل شوی به طور یقین بر بالاترین نقطه آسمان (آسمان هفتم) دست خواهید یافت
- 8 تا کی میخواهید به فکر مال و ثروت باشید و چیزی بی ارزش را بر بالاترین نقطه ارزش قراردهی
- 9 اگر میخواهی مورد لطف خداوند واقع شوی باید با توجه به انسان بودن نسبت به امور مادی بی تفاوت باشی
- 10 تا چه زمانی با فاصله گرفتن از روح پاک وارد سرزمین خاکیان خواهی شد و مانند اهل جهنم (دوزخ) در آن جای خواهی گرفت
- 11 به تو نصیحتی میکنم با کسانی که بخاطر حرص و حسد از عالم بالا جا مانده اند درباره ی زندگی در آن جایگاه سخن بگو
- 12 در غیر این صورت با بهره گیری از آسمان اندیشه مانند افتاب خاک وجودی خود را به روح ارزشمند از جنس طلا و یاقوت مبدل سازید
- 13 مدتی است که طلوع سپیده ی عالم محشر در حال دمیدن است ای انسان ها وقت آن رسیده که از عالم جسم فاصله بگیریم و به سوی روح بلند پایه حرکت کنیم

حصار نی

- 1 در زندان نای مانند نی ناله ها سر می دهم زیرا ارزش زیاد من در این مکان از بین رفته است
- 2 حال و هوای زندان نای باعث رنجوری من شده به طوریکه بجای سخن وری ناله می کنم اری درست است از نی نوایی جز ناله برون نمی آید
- 3 اگر قادر نبودم که رد عرصه ی سخنوری شعری بسرایم روزگار خیلی زودتر از اینها مرا از پای در آورده بود
- 4 نه نه زندان نای باعث زیاد شدن ارزش من شده زیرا این زندان به لحاظ بلندی ما در همه سرزمین هاست (معنی بیت نامفهوم)
- 5 من مانند پادشاهان سرم از اسمان ها گذشته است تا جایی که دستم به سیاره ی زهره می رسد و پایم روی سر ماه قرار دارد
- 6 حال به واسطه ی این روزگار گاهی از اوقات گریه می کنم و گاهی شعر می سرایم

- 1 اسمان ابی رنگ را به خاطر سرنوشتی که در طی گذر زمان برایت رقم زده است مسئول ندان و این فکر بیهوده را رها کن
- 2 اسمان بلند را پاک و منزّه بدان زیرا ان هیچگونه خردی ندارد که دخل و تصرفی در سرنوشت تو حاصل کند
- 3 به تو نصیحتی میکنم به ان گوش کن و عمل کن و ان این است که اگر روزگار نیز به تو ستم کرد تو همواره صبور باش
- 4 هنگامی که تو خودت با اعمال و رفتار مخصوص به خود سرنوشت را برای خود رقم میزنی از روزگار انتظار سعادت و نیک بختی نداشته باش
- 5 تو ای انسان هرگز به لحاظ چهره و صورت نمیتوانی با پری رویان همسان شوی پس سعی کن اعمال و رفتارت شایسته و پری گونه باشد
- 6 به یاد داری که هنگام بهار لاله در صحرا به لحاظ درخشندگی و زیبایی مانند ستاره ای روشن و زیبا خود نمایی میکرد
- 7 اری جلوه و طراوت گل لاله مانند ستاره بود و از وی نقش افرینی و صورت گری را اموخته بود
- 8 حال تو ای انسان که به درجه بالاتری از شعور واقع شدی چرا از حضور انسان های پاک و بلند مرتبه برخوردار نمی شوی
- 9 به گل نرگس نگاه کن که برگ های سفید ان میان زرد رنگ انرا احاطه کرده است این شکل گل نرگس یاد ارو تاج پادشاهانی است که نقره مانند بوده و یک نگین طلایی در میان ان داشته است
- 10 همین طور به درخت ترنج نگاه کن به اواسط ان و یاد اور خیمه پادشاهانی است که به انها قیصر میگویند
- 11 و همین طور به درخت سپیدار نگاه کن که هیچگونه برگ و میوه ای ندارد علت این امر ان است که وی تکبر و غرور را پیشه ی خود ساخته است
- 12 حال تو ای انسان آگاه باش و لحظه ای از کسب دانش غافل نشو زیرا در این صورت است که روزگار تو را به بلند ترین پایه و مقام خواهد رساند
- 13 همیشه قانون طبیعت بر این اصل بوده است درختانی که ثمره و میوه ای ندارند چوبشان را می سوزانند اری این مناسب ترین برخورد با بی حاصلی است
- 14 ای انسان اگر به واسطه هکمت و اراده خود از ثمره دانش بهره مند شوی ان زمان است که روزگار تو را به بلند ترین پایه خواهد رساند